

مکاشفه یوحنا رسول

معرفی کتاب

«مکاشفه» آخرین کتاب در جمله فهرست کتابهای کتاب مقدس است. شکل نوشته کتاب مکاشفه از بسیار جهات با نوشته‌های دیگر فرق دارد. اکثر قسمت‌های کتاب مکاشفه به زبان استعاره و اشاره نوشته شده است که دارای مفاهیم عمیق روحانی است. لذا در وقت مطالعه آن باید دقت شود که تحت‌اللفظی معنی نگیرد. مسیحیان آن دوران مفهوم استعاره‌های را که در نوشتن این مکاشفه به کار رفته است، خوب می‌فهمیدند.

مکاشفه یوحنا در زمانی نوشته شده است که مسیحیان به خاطر ایمان شان به عیسی مسیح به عنوان خداوند، تحت آزار و شکنجه قرار داشتند. هدف اصلی نویسنده از نوشتن مکاشفه، بخشیدن امید به خوانندگان و تشویق کردن آنها در زمان سختی‌ها و شکنجه‌ها است، تا در ایمان شان وفادار باشند.

اگرچه نظرات مختلفی در مورد تفسیر و تشریح مکاشفه وجود دارد، اما یک چیز در این کتاب برای همه کاملاً واضح است که خدا سرانجام به وسیله عیسی مسیح بر تمام دشمنان و شیطان پیروز خواهد شد، و کسانی که به او وفادار می‌مانند در آسمان و زمین جدید پاداش خواهند دید. خداوند اشکها را از چشمان پاک خواهد کرد و به تمام غمها خاتمه خواهد بخشید.

فهرست موضوعها:

مقدمه: فصل ۱: ۱ - ۸

اولین رؤیا و نامه‌های به هفت کلیسا: فصل ۱: ۹ - ۳: ۲۲

طومار با هفت مهر: فصل ۴: ۱ - ۸: ۱

هفت شیپور: فصل ۸:۲ - ۱۱:۱۹
اژدها و دو حیوان وحشی: فصل ۱۲ - ۱۳
رؤیاهای گوناگون: فصل ۱۴ - ۱۵
هفت جام غضب خدا: فصل ۱۶
سقوط بابل و شکست نبی دروغین و شیطان: فصل ۱۷:۱ - ۲۰:۱۰
قضاوت آخرین: فصل ۲۰:۱۱ - ۱۵
آسمان، زمین و اورشلیم جدید: فصل ۲۱:۱ - ۲۲:۵
خاتمه: فصل ۲۲:۶ - ۲۱

۱ این مکاشفه‌ای است که خدا به عیسی مسیح داده است تا آنچه که باید به زودی رخ دهد، به بندگانش نشان دهد. او فرشته خود را به نزد بنده خویش یوحنا فرستاد،^۲ تا این چیزها را به او نشان دهد. یوحنا با بیان آنچه شنیده و دیده است به حقانیت کلام خدا و شهادت عیسی مسیح گواهی می‌دهد.^۳ خوشا به حال کسی که این را می‌خواند و کسانی که به کلمات این پیشگویی گوش می‌دهند و مطابق آنچه در آن نوشته شده است، عمل می‌کنند. زیرا وقت نزدیک است.

درود به کلیساهای هفت‌گانه

۴ از طرف یوحنا به هفت کلیسا که در ایالت آسیا هستند:

فیض و سلامتی از جانب او که هست و بود و می‌آید بر شما باد، و از جانب هفت روح که در پیشگاه تخت پادشاهی او هستند.^۵ و از جانب عیسی مسیح، آن شاهد امین، آن نخست‌زاده از مردگان و فرمانده پادشاهان زمین به شما فیض و سلامتی باد. او ما را دوست دارد و با خون خود ما را از گناهان ما آزاد گردانید.^۶ و ما را به سلطنت رسانید تا به عنوان کاهنان، خدا یعنی پدر او را خدمت کنیم. به او تا به ابد جلال و قدرت باد، آمین.

۷ ببین او با ابرها می‌آید! همه و از جمله آن کسانی که به او نیزه زدند، او را خواهند دید و همه اقوام دنیا به خاطر او سوگواری خواهند کرد. بلی، چنین خواهد شد! آمین.^۸ خداوند، خدا می‌گوید: «من الف و یا هستم، خداوند قادر مطلق که بود و هست و آمدنی است.»

ظهور مسیح

۹ من یوحنا، برادر شما، که در پیوستگی با عیسی در رنج و در پادشاهی و در بردباری شریک شما هستم، به خاطر موعظه کلام خدا و شهادت به عیسی، در جزیره‌ای به نام

پتموس مقیم بودم. ^{۱۰} آن روز، روز خداوند بود و روح القدس مرا فراگرفت، در آن حال، از پشت سر خود صدای بلندی مثل صدای شیپور شنیدم ^{۱۱} که به من گفت: «آنچه را که می بینی در کتابی بنویس و به این هفت کلیسا، یعنی کلیساهای: اِفِسُس، اِسْمیرنا، پَرگاموم، طیاتیرا، ساردِس، فیلاَدلفیا، و لائودیکیه بفرست.»

^{۱۲} برگشتم تا ببینم کیست که با من سخن می گوید؛ و وقتی برگشتم، هفت چراغپایه زرین دیدم. ^{۱۳} در میان چراغپایه ها کسی شبیه «پسر انسان» را دیدم که ردای درازی بر تن داشت و شالی زرین به دور سینه اش بود. ^{۱۴} موهای او مثل پشم یا برف سفید بود و چشمانش مثل آتش می درخشید ^{۱۵} پاهایش مثل برنجی که در کوره گداخته و سپس شفاف شده باشد، درخشان بود و صدایش مانند صدای آبخار. ^{۱۶} او در دست راست خود هفت ستاره داشت و از دهانش شمشیری تیز و دو دم بیرون می آمد و چهره اش مانند آفتاب نیمروز می درخشید.

^{۱۷} وقتی او را دیدم مثل مُرده پیش پای او افتادم، اما او دست راست خود را بر من گذاشت و گفت: «نترس، من اول و آخر هستم. ^{۱۸} من زنده بودم و مُردم و اکنون تا به ابد زنده هستم و کلیدهای مرگ و عالم مردگان را در دست دارم. ^{۱۹} آنچه را می بینی بنویس، آنچه که اکنون هست و بعد از این واقع می شود. ^{۲۰} مفهوم و مقصود آن هفت ستاره ای که در دست راست من دیدی و آن هفت چراغپایه زرین این است. آن هفت ستاره، فرشتگان هفت کلیسا و آن هفت چراغپایه، هفت کلیسا می باشند.

پیام به کلیسای اِفِسُس

^۲ به فرشته کلیسای اِفِسُس بنویس:

«این است سخنان آن کسی که هفت ستاره را به دست راست خود دارد و در میان هفت چراغپایه زرین گردش می کند. ^۲ من اعمال، رنج ها، و بردباری تو را می دانم. می دانم که

نمی‌توانی شیرینان را تحمل کنی. تو آنانی را که ادعا می‌کنند، رسول هستند ولی نیستند
امتحان کرده‌ای و دریافته‌ای که دروغگو هستند.^۳ تو بردبار هستی، به خاطر من در
مقابل شرارت ایستادگی کرده‌ای و از پا در نیامده‌ای.^۴ اما این شکایت را از تو دارم:
محبت اول خود را از دست داده‌ای.^۵ به یاد داشته باش که از چه مقام بلندی سقوط
کرده‌ای، توبه کن و مثل گذشته عمل نما و اگر توبه نکنی، نزد تو می‌آیم و چراغپایه‌ات
را از جایش برمی‌دارم.^۶ البته باید بگویم: تو این خوبی را هم داری، که مثل من از
اعمال نقولویان نفرت داری.

^۷ ای کسانی که گوش دارید، به آنچه که روح به کلیساها می‌گوید، گوش دهید! به کسی که
پیروز شود اجازه می‌دهم از درخت زندگانی که در باغ خدا می‌روید، بخورد.»

پیام به کلیسای اسمیرنا

^۸ به فرشته کلیسای اسمیرنا بنویس:

«این است سخنان آن اول و آخر، آن کس که مُرد و زنده شد: ^۹ من از عذاب و فقر تو
آگاه هستم ولی با وجود این توانگر هستی! می‌دانم آن کسانی که ادعا می‌کنند یهودی
هستند ولی نیستند، چطور به تو تهمت می‌زنند. آنها جماعت شیطانند! ^{۱۰} از رنجی که به
شما روی می‌آورد، نترسید. البته ابلیس بعضی از شما را به زندان خواهد افکند تا شما را
بیازماید و به مدت ده روز رنج خواهید کشید ولی تا دم مرگ وفادار بمانید و من به شما
تاج زندگی را خواهم بخشید.»

^{۱۱} ای کسانی که گوش دارید، به آنچه که روح به کلیساها می‌گوید گوش دهید. کسی که
پیروز شود، عذاب مرگ دوم را نخواهد چشید.»

پیام به کلیسای پِراگاموم

^{۱۲} به فرشته کلیسای پرگاموم بنویس:

«این است سخنان آن کسی که صاحب آن شمشیر تیز دو دم است.^{۱۳} می دانم تو در کجا به سر می بری، تخت شیطان در آنجا قرار دارد و می دانم ایمانی که به من داری کم نشده است. تو حتی در آن زمان که آنتیپاس، شاهد امین من در شهر تو یعنی در خانه شیطان شهید شد، ایمانت را از دست ندادی.^{۱۴} اما از تو چند شکایت دارم: در پرگاموم عده ای با تو هستند که به تعالیم بلعام چسپیده اند. بلعام به بالاق تعلیم داد که چگونه قوم اسرائیل را از راه راست گمراه سازد و آنها را تشویق کرد خوراکی را بخورند که به بُتها تقدیم شده بود و مرتکب زنا بشوند.^{۱۵} و همچنین عده ای هستند که از تعلیم نقولایوان پیروی می کنند.^{۱۶} پس توبه کن، اگر توبه نکنی به زودی نزد تو خواهم آمد و با شمشیری که از دهانم بیرون می آید، با آنها جنگ خواهم کرد.

^{۱۷} ای کسانی که گوش دارید، آنچه را که روح به کلیساها می گوید بشنوید! به کسی که پیروز شود، به او از نان مَنای مخفی خواهم داد. به او سنگ سفیدی نیز می دهم و بر آن سنگ، نام تازه ای نوشته خواهد بود که هیچ کس معنی آن را نخواهد فهمید، مگر آن کسی که آن را می گیرد.»

پیام به کلیسای طیاتیرا

^{۱۸} به فرشته کلیسای طیاتیرا بنویس:

«این است سخنان پسر خدا که چشمانش مانند آتش می درخشد و پاهایش مثل برنج شفاف، درخشان است.^{۱۹} از اعمال و محبت و وفاداری و خدمت نیکو و بردباری تو آگاه هستم و می دانم که اکنون اعمال تو از گذشته بهتر است.^{۲۰} و اما از تو شکایتی دارم: تو ایزابل را آزاد گذاشته ای. ایزابل، زنی که ادعا می کند نبیه است و با تعلیم خود بندگان مرا گمراه می کند تا آنها مرتکب زنا و خوردن خوراک هایی شوند که به بُتها تقدیم شده است.^{۲۱} به او مهلت داده ام که توبه کند ولی او نمی خواهد دست از

زناکاری‌های خود بکشد.^{۲۲} بدان که من او را گرفتار بسترش خواهم ساخت و عاشقانش را که با او زنا کرده‌اند، همراه خودش گرفتار مصیبت شدیدی خواهم کرد، مگر اینکه از آن کارهایی که با او کرده بودند، توبه کنند^{۲۳} و فرزندانش را به قتل خواهم رسانید. با این کارها، همهٔ کلیساها خواهند فهمید که من افکار و نیت‌های انسان را می‌آزمایم، و به هر یک از شما مطابق اعمالش جزا خواهم داد.

^{۲۴} اکنون روی سخن من با بقیهٔ شما در طیاتیرا است که این تعالیم را نپذیرفته‌اید و آنچه را که آنها اسرار مخصوص شیطان می‌خوانند، نیاموخته‌اید. من نمی‌خواهم بار بیشتری بر شما تحمیل کنم.^{۲۵} فقط می‌خواهم آنچه دارید تا زمانی که من می‌آیم محکم نگاه دارید.^{۲۶} به کسی که پیروز شود و در انجام ارادهٔ من تا به آخر استقامت نشان دهد، قدرت خواهم داد تا بر تمام ملت‌ها حکمرانی کند.^{۲۷} او با عصای آهنین بر آنها فرمان خواهد راند و آنها را مثل ظروف سفالین خواهد شکست. او تمام این کارها را با قدرتی که من از پدر دریافت کرده‌ام، انجام خواهد داد.^{۲۸} و همچنین ستارهٔ صبح را به او خواهم بخشید.

^{۲۹} ای کسانی که گوش دارید، آنچه را که روح به کلیساها می‌گوید، بشنوید.»

پیام به کلیسای ساردس

^۳ به فرشتهٔ کلیسای ساردس بنویس:

«این است سخنان آن کسی که صاحب هفت روح خدا و هفت ستاره است. اعمال تو را می‌دانم و اگرچه همه می‌گویند تو زنده هستی، ولی مرده‌ای.^۲ بیدار شو و آن چیزهایی را که باقی مانده و نزدیک است از بین برود تقویت کن، زیرا من هیچ‌یک از کارهایی که پسندیدهٔ خداست، در تو نیافته‌ام.^۳ پس آنچه را که آموخته و شنیده‌ای به یادآور و آن را محکم نگهدار و توبه کن. اگر بیدار نشوی، من مانند دزد بر سر تو خواهم آمد و تو

لحظه آمدن مرا نخواهی دانست.^۴ اما چند نفر در ساردس داری که لباس های خود را نیالوده اند. آنها با لباس سفید با من راه خواهند رفت زیرا مستحق آند.^۵ کسی که پیروز شود، به لباس سفید ملبس خواهد شد و نامش را هرگز از کتاب زندگی پاک نخواهم کرد و در پیشگاه پدر خود و فرشتگان، او را از آن خود خواهم دانست.

^۶ ای کسانی که گوش دارید، آنچه را که روح به کلیساها می گوید، بشنوید.»

پیام به کلیسای فیلا دلفیا

^۷ به فرشته کلیسای فیلا دلفیا بنویس:

«این است سخنان آن قدوس و صادق که کلید داود را به دست دارد. دری را که او باز کند نمی توان بست و هر دری را که او ببندد نمی توان باز کرد.^۸ من اعمال تو را می دانم و دروازه باز پیش روی تو قرار داده ام که هیچ کس نمی تواند آن را ببندد؛ زیرا با اینکه قدرت تو کم است، کلام مرا نگهداشته ای و نام مرا انکار نکرده ای.^۹ توجه کن! این است کاری که من خواهم کرد: آنانی را که از جماعت شیطان هستند و ادعای یهودیت می کنند، ولی نیستند و دروغ می گویند، خواهم آورد و پیش پای تو خواهم افکند و آنها خواهند دانست که تو محبوب من هستی،^{۱۰} زیرا مطابق تعالیم من رفتار کردی و نسبت به من وفادار ماندی، من نیز تو را از آزمایش سختی که قرار است بر تمامی دنیا واقع شود و ساکنانش را بیازماید، حفظ خواهم کرد.^{۱۱} بزودی می آیم، آنچه را داری محکم نگهدار و نگذار کسی تاج تو را بگیرد.^{۱۲} من کسی را که پیروز گردد، مثل ستونی در عبادتگاه خدای خود ثابت خواهم ساخت، او هرگز از آنجا نخواهد رفت و من نام خدای خود را بر او خواهم نوشت. من نام شهر خدا، یعنی آن اورشلیم نوی را که از آسمان و از جانب خدای من نزول می کند و همچنین نام نو خود را بر او خواهم نوشت.»

^{۱۳} ای کسانی که گوش دارید، آنچه را که روح به کلیساها می گوید، بشنوید.»

پیام به کلیسای لائودیکیه

^{۱۴} به فرشته کلیسای لائودیکیه بنویس:

«این است سخنان «آمین»، آن شاهد امین و راستین و آغاز تمام خلقت خدا. ^{۱۵} من از همه اعمال تو آگاه هستم و می دانم که تو نه گرم هستی و نه سرد. ای کاش گرم می بودی و یا سرد. ^{۱۶} اما چون بین این دو، یعنی نه گرم هستی و نه سرد، تو را از دهان خود قی خواهم کرد ^{۱۷} زیرا می گویی: «دولتمند هستم و ثروت جمع کرده ام و محتاج به چیزی نیستم.» در حقیقت، اگرچه این را نمی دانی، با این وجود تو بیچاره و بدبخت و بینوا و کور و عریان هستی. ^{۱۸} به تو نصیحت می کنم، طلایی را که در آتش تصفیه شده از من بخر تا تو را به راستی دولتمند گرداند و لباس سفیدی بخر تا پوشی و خجالت عریانی خود را بپوشانی و مرحمی بخر و به چشمان خویش بمال تا ببینی. ^{۱۹} همه کسانی را که دوست می دارم، سرزنش می کنم و تأدیب می نمایم، پس غیور باش و توبه کن. ^{۲۰} من پشت در ایستاده در را می کوبم، اگر کسی صدای مرا بشنود و در را باز کند داخل می شوم و با او نان خواهم خورد و او نیز با من. ^{۲۱} به آن کسی که پیروز گردد، جایی در روی تخت سلطنت خود خواهم بخشید، همان طور که من پیروز شدم و با پدر بر تخت سلطنت او نشستم.

^{۲۲} ای کسانی که گوش دارید، آنچه را که روح به کلیساها می گوید، بشنوید.»

پرستش در عالم بالا

^{۲۴} پس از آن نگاه کردم و در آسمان دری باز دیدم و همان صدایی که من در آغاز شنیده بودم مانند شیپوری به من گفت: «بالا بیا، من آنچه را که باید بعد از این رخ دهد به تو نشان خواهم داد.» ^۲ روح خدا مرا فرا گرفت و دیدم که در آسمان تخت سلطنتی قرار داشت و بر روی آن تخت کسی نشسته بود، ^۳ که مانند یشم و عقیق می درخشید و

گرداگرد تخت را رنگین‌کمانی به درخشندگی زمرد فراگرفته بود.^۴ در پیرامون این تخت بیست و چهار تخت دیگر بود و روی آن‌ها بیست و چهار پیر نشسته بودند. آن‌ها لباس سفید به تن و تاج زرین به سر داشتند.^۵ از آن تخت برق می‌درخشید و غرش و رعد شنیده می‌شد. در پیش‌روی تخت، هفت مشعل سوزان می‌سوخت. اینها هفت روح خدا هستند.^۶ و همچنین در برابر تخت چیزی که مانند دریایی از شیشه یا بلور بود، دیده می‌شد. در اطراف و در چهار گوشهٔ تخت، چهار حیوان قرار داشتند که بدن آن‌ها از هر طرف پُر از چشم بود.^۷ حیوان اول مانند شیر بود، دومی مانند گوساله، سومی صورتی مانند صورت انسان داشت و چهارمی مانند عقابی پرگشوده بود.^۸ هر یک از این چهار حیوان شش بال داشت و بدن آن‌ها از هر طرف پُر از چشم بود و شب و روز دائماً می‌گفتند:

«قدوس، قدوس، قدوس، خداوند، خدای قادر مطلق که بود و هست و آمدنی است.»

^۹ هر وقت این حیوانات آن تخت‌نشین را که تا ابد زنده است، تجلیل و تکریم و تمجید می‌کنند،^{۱۰} آن بیست و چهار پیر در برابر تخت‌نشین که تا ابد زنده است سجده می‌کنند و او را می‌پرستند و تاج‌های خود را در پیش تخت او می‌اندازند و فریاد می‌زنند:

^{۱۱} «ای خداوند و خدای ما، تو تنها شایسته‌ای که صاحب جلال و حرمت و قدرت باشی، زیرا تو همه چیز را آفریدی و به ارادهٔ تو، آن‌ها هستی و زندگی یافتند.»

بره و طومار (کتاب)

^۵ آنگاه دیدم که تخت‌نشین، طوماری در دست راست دارد که هر دو طرف آن نوشته شده و با هفت مَهر، مَهر و لاک شده بود.^۲ و فرشتهٔ نیرومندی را دیدم که با صدای بلند می‌گفت: «چه کسی شایسته است که طومار را باز کند و مَهرهایش را بردارد؟»^۳ اما هیچ کس در آسمان یا روی زمین و یا زیر زمین قادر نبود که طومار را باز کند و یا به داخل

آن ببیند.^۴ من زارزار می‌گریستم، زیرا کسی یافت نشد که شایسته آن باشد که طومار را باز کند و یا به داخل آن ببیند.^۵ آنگاه یکی از پیران به من گفت: «گریه مکن زیرا آن شیر، شیری که از طایفه یهودا و نهالی از نسل داود است، پیروز شده و او حق باز کردن طومار و برداشتن هفت مهر آن را دارد.»

آنگاه دیدم که در بین همان تخت سلطنت و در میان آن حیوانات و پیران، بره‌ای ایستاده بود، که علامت بره قربانی شده را داشت. آن بره دارای هفت شاخ و هفت چشم بود. هفت چشمی که هفت روح خدا هستند و به تمام دنیا فرستاده شده‌اند.^۷ بره پیش آمد و طومار را از دست راست تخت نشین گرفت.^۸ همین که او آنرا گرفت آن چهار حیوان و بیست و چهار پیر، پیش بره سجده کردند. پیران به یک دست چنگ داشتند و به دست دیگر جام‌های زرین پر از بخور که نشانه دعاهای مقدسین است.^۹ آن‌ها سرود نومی می‌سراییدند:

«تو شایسته‌ای که، طومار را بگیری، و مهرهایش را باز کنی، زیرا تو کشته شدی و با خون خود مردمان را از هر قبیله و زبان، از هر ملت و امت برای خدا خریدی.

^{۱۰} تو آنها را به سلطنت رسانیدی تا به عنوان کاهنان، خدای ما را خدمت کنند و آن‌ها بر زمین فرمانروایی خواهند کرد.»

^{۱۱} آنگاه نگاه کردم و صدای فرشتگان بی‌شماری را که صدها هزار و هزاران هزار بودند، شنیدم. آن‌ها دور آن تخت و حیوانات و پیران ایستاده بودند^{۱۲} و با صدای بلند فریاد می‌زدند:

«بره قربانی شده شایسته است تا قدرت و ثروت و حکمت و توانایی، حرمت و جلال و تمجید بیابد.»

^{۱۳} آنگاه می‌شنیدم که همه موجودات آسمان و زمین و زیر زمین و بحر و هرچه در آن‌ها

است فریاد می‌کردند:

«ستایش و عزت، جلال و قدرت، از آن کسی باد که بر تخت سلطنت می‌نشیند و تا به ابد از آن بره باد!»

^{۱۴} و آن چهار حیوان گفتند: «آمین» و پیران سجده نموده، او را پرستش کردند.

شکستن مهرها

^۶ در آن هنگام که بره، اولین مهر از آن هفت مهر را شکست، من می‌دیدم و می‌شنیدم، که یکی از آن حیوانات با صدایی مانند رعد می‌گوید: «بیا»^۲ و ناگهان اسپ سفیدی را دیدم که سوار آن کمانی به دست داشت و تاجی به او داده شد و او پیروزمندانه برای پیروزی برآمد.

^۳ وقتی بره، دومین مهر را باز کرد، شنیدم حیوان دوم گفت: «بیا»^۴ و اسپ دیگری که سرخ‌رنگ بود بیرون آمد و به سوار آن قدرت داده شد تا صلح را از روی زمین بردارد تا انسان‌ها یکدیگر را بکشند و همچنین به او شمشیر بزرگی داده شد.

^۵ وقتی بره، سومین مهر را باز کرد، شنیدم که حیوان سوم گفت: «بیا» آنگاه نگاه کردم و اسپ سیاهی را دیدم که سوارش ترازویی به دست داشت^۶ و صدایی از میان آن حیوانات به گوشم رسید که می‌گفت: «قیمت یک چارک گندم و یا سه چارک جو، مزد یک روز کار خواهد بود. به روغن زیتون و شراب ضرری مرسان.»

^۷ زمانی که او چهارمین مهر را باز کرد، صدای حیوان چهارم را شنیدم که می‌گفت: «بیا»^۸ وقتی به آنجا نگاه کردم، اسپ رنگ پریده‌ای را دیدم که نام سوارش مرگ بود و دنیای مردگان به دنبالش می‌آمد. به او قدرتی داده شد تا یک چهارم زمین را با شمشیر و گرسنگی و امراض مهلک و حیوانات وحشی از بین ببرد.

^۹ وقتی پنجمین مَهر را باز کرد، در زیر قربانگاه ارواح کسانی را دیدم که به خاطر کلام خدا و اعتراف ایمان خود شهید شده بودند. ^{۱۰} آن‌ها با صدای بلند فریاد زدند: «ای خداوند قدوس و راستین، تا به کی بر ساکنان زمین داوری نمی‌کنی و انتقام خون ما را از آن‌ها نمی‌گیری؟» ^{۱۱} به هر یک از آن‌ها ردای سفیدی دادند و به آن‌ها گفته شد، که اندکی دیگر بیارامند تا تعداد همقطاران و برادران شان که می‌باید مثل آنها کشته شوند، کامل گردد.

^{۱۲} آنگاه وقتی بره، ششمین مَهر را باز کرد، دیدم که زلزله شدیدی رخ داد. آفتاب مانند بوجی درشت سیاه شد و مهتاب، کاملاً مثل خون سرخ شد ^{۱۳} و ستارگان آسمان مانند انجیرهایی که از تندباد به زمین می‌ریزند، فرو ریختند. ^{۱۴} آسمان مانند طوماری در هم پیچیده‌ای ناپدید شد و همه کوه‌ها و جزیره‌ها از جای خود حرکت کردند، ^{۱۵} و پادشاهان و فرمانروایان زمین، سرلشکران و توانگران، زورمندان و همه انسانها چه برده و چه آزاد، خود را در غارها و در میان صخره‌های کوه‌ها پنهان ساختند. ^{۱۶} و به کوه و صخره‌ها گفتند: «به روی ما بیفتید و ما را از چهره تخت‌نشین و از خشم و غضب بره پنهان کنید، ^{۱۷} زیرا روز عظیم خشم آن‌ها رسیده است، چه کسی می‌تواند آن روز را تحمل کند؟»

۷ ^۱ بعد از این چهار فرشته را دیدم، که در چهار گوشه زمین ایستاده بودند و جلوی چهار باد زمین را می‌گرفتند تا دیگر بادی بر بحر و خشکی و یا هیچ درختی نوزد ^۲ و فرشته دیگری را دیدم که از مشرق برمی‌خاست و مَهر خدای زنده را در دست داشت و با صدای بلند به آن چهار فرشته که قدرت یافته بودند به خشکی و بحر ضرر برسانند، گفت: ^۳ «تا آن زمان که ما مَهر خدای ما را بر پیشانی بندگانش نگذاریم، به بحر و خشکی و یا درختان ضرری نرسانید.» ^۴ و شنیدم که تعداد کسانی که از همه قبایل بنی‌اسرائیل نشانه مَهر را دریافت داشته بودند، یکصد و چهل و چهار هزار بود. ^۵ دوازده هزار از قبیله یهودا، دوازده هزار از قبیله رؤبین، دوازده هزار از قبیله جاد، ^۶ دوازده هزار

از قبیلهٔ آشیر، دوازده هزار از قبیلهٔ نفتالی، دوازده هزار از قبیلهٔ منسی،^۷ دوازده هزار از قبیلهٔ شمعون، دوازده هزار از قبیلهٔ لوی، دوازده هزار از قبیلهٔ ایساکار،^۸ دوازده هزار از قبیلهٔ زبولون، دوازده هزار از قبیلهٔ یوسف و دوازده هزار از قبیلهٔ بنیامین.

جمعیت بزرگ از تمام ملتها

^۹ بعد از این نگاه کردم و گروه بزرگی را دیدم که به شمار نمی‌آمد. از همهٔ ملتها و همهٔ قبایل و امتها و زبانها در پیش تخت سلطنت و در مقابل بره ایستاده بودند. آنها لباس سفیدی به تن داشتند و شاخه‌ای از درخت خرما در دست شان بود.^{۱۰} و با هم فریاد می‌زدند: «نجات ما از جانب خدایی است که بر تخت سلطنت می‌نشیند و از جانب بره است.»^{۱۱} و همهٔ فرشتگانی که در پیرامون تخت بودند، همراه با پیران و آن چهار حیوان در پیش تخت، روی بر زمین نهاده و خدا را عبادت کردند.^{۱۲} آنها می‌گفتند: «آمین، حمد و جلال و حکمت، سپاس و حرمت، قدرت و قوت از آن خدای ما باد، تا به ابد! آمین.»

^{۱۳} آنگاه یکی از آن پیران به من خطاب کرده گفت: «این مردان سفیدپوش چه کسانی هستند و اهل کجایند؟»^{۱۴} من جواب دادم: «ای آقای من، تو می‌دانی.» بعد به من گفت: «اینها کسانی هستند که از آن عذاب سخت گذشته‌اند، ردهای خود را شسته و در خون بره سفید کرده‌اند.^{۱۵} به این سبب آنها در برابر تخت خدا هستند و او را شب و روز در عبادتگاهش خدمت می‌کنند و آنها در سایهٔ آن تخت نشین خواهند بود.^{۱۶} آنها دیگر احساس گرسنگی یا تشنگی نخواهند کرد. آفتاب و یا هیچ گرمای سوزانی به آنها ضرر نخواهد رسانید.^{۱۷} زیرا آن بره که در مرکز تخت است، چوپان آنها خواهد بود و آنها را به چشمه‌های آب زندگی هدایت خواهد کرد و خدا همهٔ اشکها را از چشمان آنها پاک خواهد کرد.»

مهر هفتم

۸^۱ هنگامی که بره، هفتمین مهر را باز کرد نزدیک نیم ساعت در آسمان خاموشی برقرار بود^۲ و من دیدم که هفت شیپور به هفت فرشته‌ای که در پیشگاه خدا ایستاده بودند، داده شد.

۳ در این وقت فرشته‌ای دیگر آمد و پیش قربانگاه ایستاد. او بُخُورسوزی از طلا به دست داشت و مقدار زیادی بُخُور به او داده شد تا به همراه دعا‌های همهٔ مقدسین بر قربانگاه طلایی پیش تخت سلطنت تقدیم نماید. ۴ دود بُخُور از دست آن فرشته همراه با دعا‌های مقدسین به پیشگاه خدا بالا رفت. ۵ فرشته، بُخُورسوز را برداشته آنرا از آتش قربانگاه پُر ساخت و آن را به روی زمین افگند. آنگاه رعد و برق و صدای ترسناکی برخاست و زمین لرزید.

نواختن شیپورها

۶ هفت فرشته‌ای که هفت شیپور به دست داشتند، آماده شدند تا در آن‌ها بدمند. ۷ اولی در شیپور خود دمید و ژاله و آتش آمیخته با خون بارید و بر روی زمین فرو ریخت، ثلث زمین و ثلث درختان و همهٔ سبزه‌ها سوختند.

۸ دومین فرشته در شیپور خود دمید و چیزی مانند کوهی مشتعل به بحر افگنده شد و ثلث بحر به خون مبدل گردید^۹ و ثلث موجودات زندهٔ بحر مُردند و ثلث کشتی‌های آن غرق گشتند.

۱۰ سومین فرشته در شیپور خود دمید و ستارهٔ بزرگی که مانند مشعل بزرگ و سوزانی بود، از آسمان بر روی ثلث دریاها و چشمه‌سارها افتاد. ۱۱ نام آن ستاره، «آفسنتین» بود و ثلث آبها تلخ شد. و مردم بسیار از آبها که تلخ شده بود، مُردند.

^{۱۲} سپس چهارمین فرشته در شیپور خود دمید، چنان ضربه‌ای به ثلث آفتاب و ثلث ماه و ثلث ستارگان وارد شد، که یک سوم آن‌ها تاریک شدند و ثلث نور روز و ثلث نور شب از بین رفت. ^{۱۳} آنگاه من عقابی را دیدم که در آسمان پرواز می‌کرد و با صدای بلند می‌گفت: «وای، وای، وای بر ساکنان زمین، زیرا که هم اکنون سه فرشتهٔ دیگر شیپورهای خود را خواهند دمید.»

^۹ در این وقت، پنجمین فرشته در شیپور خود دمید و من ستاره‌ای را دیدم که به زمین افتاد و کلید «چاه بی‌انتهای» به آن ستاره داده شد ^۲ و با آن کلید، چاه بی‌انتهای را باز کرد و از چاه دودی مانند دود یک کورهٔ بزرگ برخاست و نور آفتاب و هوا از دود چاه تیره و تاریک گشت. ^۳ آنگاه از آن دود ملخ‌هایی بیرون آمده، زمین را پُر ساختند و به آنها قدرتی مثل قدرت گژدُم داده شد ^۴ و به آن‌ها گفته شد که به علف زمین و گیاهان و درختان کاری نداشته باشند، بلکه فقط به آدمیانی که مَهر خدا را بر خود ندارند، ضرر برسانند. ^۵ به آن‌ها اجازه داده شد این آدمیان را به مدت پنج ماه شکنجه دهند و مانند کسانی که از نیش گژدُم رنج می‌برند آن‌ها را عذاب دهند، ولی اجازهٔ کشتن آن‌ها را نداشتند. ^۶ در آن ایام این مردمان آرزوی مرگ خواهند کرد، اما به آرزوی خود نخواهند رسید. خواهان مردن خواهند بود، ولی مرگ به سراغ آن‌ها نخواهد آمد.

^۷ این ملخ‌ها مثل اسپان آمادهٔ جنگ بودند. بر روی سر آن‌ها چیزهایی شبیه به تاج‌های طلایی قرار داشت. صورت آن‌ها مانند صورت انسان بود. ^۸ موهای شان مانند موهای زنان، دندان‌هایی مثل دندان‌های شیر داشتند ^۹ و سینه‌های آن‌ها را سینه‌پوش‌های مانند زره‌های آهنین می‌پوشانید و صدای بالهای شان مانند صدای اسپان و ارابه‌هایی بود که به میدان جنگ هجوم می‌آورند. ^{۱۰} آن‌ها مانند گژدُم، صاحب دُم‌های نیشداری هستند و قدرت دارند با دُم خود پنج ماه به نوع بشر آزار برسانند. ^{۱۱} پادشاه آن‌ها فرشتهٔ چاه بی‌انتهای است که نامش به عبرانی «آبَدون» و در یونانی «آپولیون» (نابود کننده) می‌باشد. ^{۱۲} بلای اول به پایان رسید، اما دو بلای دیگر هنوز هست، که باید بیاید.

^{۱۳} آنگاه ششمین فرشته در شیپور خود دمید و من از چهار گوشهٔ قربانگاهِ طلایی که در حضور خدا قرار دارد، صدایی شنیدم ^{۱۴} که به فرشتهٔ ششم که شیپور را به دست داشت می‌گفت: «چهار فرشته‌ای را که بر دریای بزرگ فرات بسته‌اند، آزاد ساز.» ^{۱۵} پس آن چهار فرشته آزاد شدند تا ثلث آدمیان را بکشند. آنها برای همین سال و ماه و روز و ساعت آماده شده بودند. ^{۱۶} من شنیدم که تعداد سواران آنها دو صد میلیون نفر بود. ^{۱۷} در رؤیایی که من دیدم، اسپان و سواران آنها چنین بودند: سواران سینه‌پوش‌هایی به رنگ‌های سرخ آتشین و آبی و زردِ گوگردی بر تن داشتند. اسپان سرهایی مانند سر شیر داشتند و از دهان شان آتش و دود و گوگرد بیرون می‌آمد. ^{۱۸} این سه بلا یعنی آتش و دود و گوگرد که از دهان شان بیرون می‌آمد، ثلث آدمیان را کشت. ^{۱۹} قدرت اسپان در دهان و دُم‌های آنها بود. زیرا دُم‌های شان به مارهایی شباهت داشت که با سر خود می‌گزیدند و به مردم آزار می‌رسانیدند.

^{۲۰} بقیهٔ آدمیان که از این بلاها نجات یافتند، از کارهای دست خود توبه نکردند و از پرستش شیاطین و بُتهایی که از طلا و نقره و برنج و سنگ و چوب ساخته شده بودند و قادر به دیدن و شنیدن و راه رفتن نیستند، دست نکشیدند ^{۲۱} و از آدمکشی و جادوگری و زنا و یا دزدی خود توبه نکردند.

فرشته و طومار کوچک

۱۰ آنگاه فرشتهٔ پُر قدرت دیگری را که از آسمان پائین می‌آمد، دیدم. او با ابری پوشیده شده بود و رنگین‌کمانی به دور سرش بود، چهره‌اش مانند آفتاب می‌درخشید و ساق پاهایش مثل ستون‌های آتش بود. ^۲ در دستش طومار کوچک باز شده‌ای بود و پای راستش بر بحر و پای چپ او بر خشکی قرار داشت. ^۳ آنگاه فریاد بلندی مانند غرش شیر برآورد و همین که او سخن گفت، رعدهای هفتگانه فریاد برآوردند. ^۴ من آماده شدم که آنچه را که رعدهای هفتگانه می‌گفتند بنویسم، اما صدایی را از آسمان شنیدم که می‌گفت: «آنچه را که رعدهای هفتگانه گفتند، در دل خود نگهدار و آن را ننویس.»

^۵ آنگاه دیدم آن فرشته‌ای که به روی بحر و خشکی ایستاده بود، دست راست خود را به سوی آسمان بلند کرد ^۶ و به آن کس که تا به ابد زنده است و آسمان و زمین و بحر و هرچه در آنهاست را آفرید، سوگند یاد کرده گفت: «دیگر تأخیری نخواهد شد!» ^۷ بلکه در آن روزهایی که فرشته هفتم شیپور خود را به صدا در می‌آورد نقشه‌های مخفی خدا انجام خواهد شد، همان‌طور که به بندگان خود یعنی انبیاء وعده داده بود.»

^۸ بعد همان صدایی که من از آسمان شنیده بودم، باز با من صحبت کرده گفت: «برو طومار باز شده را از دست فرشته‌ای که بر بحر و خشکی ایستاده است، بگیر.» ^۹ پس به سوی آن فرشته رفتم و به او گفتم که طومار کوچک را به من بدهد. او به من گفت: «آن را بردار و بخور. اندرون‌ت را تلخ خواهد ساخت ولی در دهان تو مثل عسل شیرین خواهد بود.» ^{۱۰} پس طومار کوچک را از دست فرشته گرفته، خوردم و آن در دهان من مثل عسل شیرین بود، اما وقتی آن را خوردم اندرونم تلخ شد. ^{۱۱} به من گفتند: «باید یک بار دیگر این پیشگویی‌ها را درباره امت‌ها، ملت‌ها و زبان‌ها و پادشاهان بسیار بازگو کنی.»

دو شاهد

^۱ ^۱ ^۱ به من چوب درازی که مانند چوب اندازه‌گیری بود، دادند و گفتند: «برو عبادتگاه و قربانگاه را اندازه بگیر و تعداد عبادت‌کنندگان را بشمار ^۲ ولی با حویلی خارج عبادتگاه کاری نداشته باش، آن را اندازه نگیر. زیرا به ملت‌های غیریهودی واگذار شده است و آنها به مدت چهل و دو ماه شهر مقدس را پایمال خواهند کرد. ^۳ من دو شاهد خود را مأمور خواهم ساخت که لباسی از پارچه‌های درشت پوشیده و در تمام آن یکهزار و دوصد و شصت روز پیشگویی کنند.»

^۴ این دو نفر همان دو درخت زیتون و دو چراغی هستند که در پیشگاه خداوند زمین می‌ایستند. ^۵ اگر کسی بخواهد به آن‌ها آزاری برساند، از دهان آنها آتش بیرون می‌ریزد و

دشمنان شان را می‌سوزاند، به این ترتیب هر که در پی آزار آن‌ها باشد، کشته می‌شود.
۶ این دو نفر قدرت بستن آسمان را دارند، به طوری که در مدت پیشگویی آنها باران
نبارد و قدرت دارند که چشمه‌های آب را به خون مبدل سازند و زمین را هر زمان که
بخواهند به بلایی دچار سازند.

۷ و آن زمان که شهادت خود را به پایان رسانند، آن حیوان وحشی که از چاه بی‌انتهای
می‌آید با آنها جنگ خواهد کرد. آنها را شکست خواهد داد و به قتل خواهد رسانید.
۸ اجساد شان در جادهٔ عمومی آن شهر بزرگ که به کنایه سدوم یا مصر نامیده شده است،
خواهند افتاد. همان جایی که خداوند آن‌ها نیز مصلوب شد. ۹ به مدت سه و نیم روز
مردمان از هرامت و قبیله، از هر زبان و ملت بر اجساد آنها خواهند نگریست و نخواهند
گذاشت آنها دفن شوند. ۱۰ به خاطر مرگ این دو نفر تمام مردم روی زمین خوشحال
خواهند شد. جشن خواهند گرفت و به یکدیگر هدیه خواهند داد، زیرا این دو نبی تمام
مردم روی زمین را معذب می‌ساختند. ۱۱ در پایان این سه و نیم روز، روح زندگی از
جانب خدا بر آنها وارد آمد و آن‌ها به روی پای خود ایستادند و تمام کسانی که این
واقعه را دیدند، سخت وحشت کردند. ۱۲ آنگاه آن دو، صدای بلندی از آسمان شنیدند که
به آنها می‌گفت: «به اینجا بیایید.» و آنها پیش چشم دشمنان خود در ابری به آسمان
رفتند. ۱۳ در همان لحظه زلزلهٔ شدیدی رخ داد و یک دهم شهر فرو ریخت و هفت هزار
نفر در آن زلزله کشته شدند و آن‌ها که زنده ماندند، وحشت کردند و خدای آسمان را
تمجید نمودند.

۱۴ بلای دوم به پایان رسید و بلای سوم بزودی می‌رسد.

هفتمین شیپور

۱۵ آنگاه فرشتهٔ هفتم در شیپور خود دمید و صداهای بلندی از آسمان بگوش رسید که
می‌گفتند: «فرمانروایی دنیا به خداوند ما و مسیح او رسیده و او تا به ابد حکومت

خواهد کرد.»^{۱۶} و آن بیست و چهار پیر که در برابر خدا روی تخت‌های شان نشسته بودند، به روی خود افتاده، خدا را عبادت کردند و می‌گفتند:

^{۱۷} «تو را سپاس می‌گوئیم ای خداوند، خدا، تویی قادر مطلق که هستی و بودی. زیرا تو قدرت بسیار عظیم خود را به دست گرفته و سلطنت را آغاز کرده‌ای.

^{۱۸} ملت‌ها خشمگین شدند، اینک روز خشم تو رسیده است، زمان آن رسیده است که مردگان داوری شوند،

اکنون زمان اجر گرفتن خادمان تو یعنی انبیاء می‌باشد، و هم مقدسان و هم ترسندگان نام تو، چه کوچک و چه بزرگ.

زمان آن رسیده است تا تباه‌کنندگان زمین را از بین ببری.»

^{۱۹} آنگاه عبادتگاه خدا در آسمان باز شد و در داخل عبادتگاه، صندوق پیمان او دیده شد، رعد و برق و زلزله پدید آمد، صداهای ترسناک شنیده شد و ژاله شدید بارید.

زن و اژدها

^۱ ۱۲ در این وقت علامت بزرگی در آسمان ظاهر شد: زنی را دیدم که آفتاب به تن داشت و ماه زیر پاهایش بود. او تاجی از دوازده ستاره بر سر داشت.^۲ او حامله بود و از درد زایمان و پریشانی، فریاد می‌زد.

^۳ آنگاه علامتی دیگر در آسمان ظاهر شد: اژدهای سرخ‌رنگ و بزرگی را دیدم که هفت سر و ده شاخ داشت و بر هر یکی از سرهایش نیم‌تاجی قرار داشت،^۴ و با دم خود ثلث ستارگان آسمان را جمع کرد و آنها را بر زمین ریخت. اژدها در برابر آن زنی که نزدیک بود بزاید، ایستاد تا همین که نوزادش به دنیا بیاید، آن را بلعد.^۵ آن زن پسری به دنیا

آورد که قرار بود با عصبایی آهنین بر همه ملت‌ها حکومت کند. اما کودک او به سوی خدا و تخت او ربوده شد^۶ و آن زن به بیابان، به جایی که خدا برایش آماده کرده بود، گریخت تا در آنجا به مدت یک‌هزار و دوصد و شصت روز نگهداری شود.

^۷ در آسمان جنگی برپا شد. میکائیل و فرشتگانش با اژدها و فرشتگان او جنگیدند. ^۸ اژدها شکست خورد و دیگر در آسمان جایی برای او و فرشتگانش نبود. ^۹ پس آن اژدهای بزرگ از آسمان به زیر انداخته شد، آن مار قدیمی که کلیه دنیا را گمراه می‌کند و نامش ابلیس و شیطان است، با فرشتگانش به زمین افکنده شدند.

^{۱۰} آنگاه صدایی بلند در آسمان شنیدم که می‌گفت: «اکنون نجات و قدرت و پادشاهی خدای ما رسیده است و مسیح او قدرت را به دست گرفته است و کسی که مدعی برادران ما بود و شب و روز آنها را در برابر خدای ما متهم می‌ساخت، از آسمان بیرون رانده شده است. ^{۱۱} این برادران ما با خون بره و با شهادتی که به زبان می‌آوردند بر او غالب شده‌اند، زیرا آنها حاضرند جان‌های خود را فدا کرده، بمیرند. ^{۱۲} پس ای آسمان‌ها و همه ساکنان آنها خوشی کنید. اما وای بر شما، ای زمین و ای بحر، زیرا ابلیس به سوی شما آمده است و از اینکه می‌داند مهلت زیادی ندارد، بسیار خشمگین است.»

^{۱۳} همین که اژدها فهمید که به زمین انداخته شده است، به دنبال زنی که کودک ذکوری به دنیا آورد، رفت. ^{۱۴} اما به آن زن دو بال عقاب بزرگ داده شد تا به سوی مکانی که در بیابان برایش آماده شده بود، پرواز کند و مدت سه و نیم سال در آنجا دور از دسترس مار نگهداری شود. ^{۱۵} مار به دنبال آن زن سیلابی از دهان خود بیرون آورد تا با جریان آن او را بشوید و ببرد. ^{۱۶} اما زمین به کمک او آمده دهان خود را باز کرد و سیلابی را که اژدها از دهان خود جاری ساخته بود فرو برد. ^{۱۷} از این رو اژدها نسبت به آن زن خشمگین شد و رفت تا با بقیه فرزندان او که احکام خدا را نگاه می‌دارند و به عیسی شهادت می‌دهند، بجنگد ^{۱۸} و اژدها در کنار بحر به انتظار ایستاد.

دو حیوان وحشی

۱۳ آنگاه دیدم که یک حیوان وحشی از میان بحر بیرون می‌آید که ده شاخ و هفت سر داشت. بر هر یک از شاخ‌هایش نیم‌تاجی قرار داشت و بر هر یک از سرهایش نامی کفرآمیز نوشته شده بود.^۲ این حیوان وحشی مثل پلنگی بود که پاهایش مانند پاهای خرس و دهانش چون دهان شیر بود. ازدها قدرت و تاج و تخت و اختیارات وسیع خود را به او واگذار نمود.^۳ به نظرم آمد که یکی از سرهای حیوان وحشی که ضربهٔ مرگبار دیده بود، از زخم کشنده‌اش التیام یافت. همهٔ دنیا با حیرت به دنبال آن حیوان می‌رفتند.^۴ مردم ازدها را پرستش کردند، زیرا او اختیارات خود را به آن حیوان واگذار کرده بود. آن‌ها حیوان وحشی را نیز پرستش نمودند و می‌گفتند: «کیست همتای این حیوان؟ کیست که بتواند با او بجنگد؟»

^۵ به آن حیوان اجازه داده شد، سخنان گزاف و کفرآمیز بگوید و به مدت چهل و دو ماه سلطنت نماید.^۶ او زبان خود را به کفرگویی بر ضد خدا باز کرد. به او و مأوای آسمانی او با تمام ساکنان آن ناسزا می‌گفت.^۷ او همچنین اجازه یافت تا با مقدسین خدا بجنگد و آن‌ها را شکست دهد و بر همهٔ امتهای و ملت‌ها و زبان‌ها و قبایل دنیا اقتدار یابد.^۸ تمام مردم دنیا او را پرستش خواهند کرد، یعنی کسانی که پیش از پیدایش عالم نام شان در کتاب زندگی که متعلق به بره ذبح شده می‌باشد، ثبت نشده است.

^۹ ای کسانی که گوش دارید بشنوید: ^{۱۰} اگر قرار باشد کسی به اسارت برود، به اسارت خواهد رفت و اگر قرار باشد کسی با شمشیر کشته شود، با شمشیر کشته خواهد شد. بردباری و ایمان مقدسین به این حقیقت بستگی دارد.

^{۱۱} آنگاه حیوان وحشی دیگری را دیدم، که از زمین بیرون آمد. او دارای دو شاخ مانند شاخ‌های بره بود، اما مثل ازدها سخن می‌گفت ^{۱۲} و وقتی در حضور حیوان اول قرار داشت، از قدرت و اختیار او استفاده می‌کرد و همهٔ زمین و ساکنان آن را به پرستش

حیوان اول، که زخم کشنده‌اش التیام یافته بود، مجبور می‌ساخت. ^{۱۳} او معجزات بزرگی انجام می‌داد، حتی در مقابل چشم همه از آسمان آتش بر زمین بارانید ^{۱۴} و با معجزاتی که اجازه داشت در نام حیوان اول انجام دهد، ساکنان زمین را فریب داد و به آن‌ها گفت که پیکره‌ای به افتخار آن حیوان که با شمشیر زخمی شده و هنوز زنده بود، بسازند. ^{۱۵} او اجازه یافت به پیکره آن حیوان بدمد تا بتواند سخن بگوید و تا آنانی را که پیکره را پرستش نمی‌کردند، بکشد. ^{۱۶} از آن گذشته همه را از کوچک و بزرگ، توانگر و بینوا، آزاد و برده، مجبور می‌ساخت که روی دست راست یا پیشانی خود علامتی داشته باشند. ^{۱۷} تا هیچ کس نتواند بدون آن علامت خرید و فروش کند، و آن علامت یا نام آن حیوان بود و یا عدد نام او. ^{۱۸} این محتاج حکمت است و هر صاحب خردی می‌تواند عدد نام آن حیوان را که ششصد و شصت و شش است حساب کند. زیرا که آن، عدد انسان است.

سرود مقدسین

۱۴ آنگاه نگاه کردم و بره را بر فراز کوه سهیون ایستاده دیدم. همراه او یکصد و چهل و چهار هزار نفر بودند که نام او و نام پدرش بر پیشانی آن‌ها نوشته بود. ^۲ از آسمان صدایی شنیدم، که مانند صدای آبشار و غرش شدید رعد و صدای سرود چنگ‌نوازان بود که چنگ‌های خود را می‌نواختند. ^۳ آن‌ها در برابر تخت و در حضور چهار حیوان و پیران سرود تازه‌ای می‌سراییدند. آن سرود را هیچ کس نمی‌توانست بیاموزد، مگر آن یکصد و چهل و چهار هزار نفر که از تمام دنیا خریده و آزاد شده بودند. ^۴ اینها مردمانی هستند که خود را با زنان نیالوده‌اند و از روابط زناشویی امتناع کرده‌اند و هر جا که بره می‌رود، به دنبال او می‌روند. آن‌ها برای خدا و بره به عنوان اولین نمونه از میان انسانها خریداری و آزاد گشته‌اند. ^۵ هیچ دروغی در لب‌های ایشان یافت نشد و بی‌نقص و بی‌عیب هستند.

سه فرشته

^۶ آنگاه در وسط آسمان فرشته دیگری را به حال پرواز دیدم که یک مژده ابدی به ساکنان زمین، یعنی به همه ملتها و قبایل و زبانها و امتهای می‌رسانید. ^۷ او با صدایی بلند فریاد می‌زد: «از خدا بترسید و او را حمد گوئید، زیرا که ساعت داوری او آمده است. او را که آسمان و زمین و بحر و چشمه‌های آب را آفرید، پرستش نمائید.»

^۸ آنگاه فرشته دیگر، یعنی فرشته دوم ظاهر گشت و فریاد برآورد: «بابل بزرگ - آن زنی که تمام ملتها را مجبور کرده است از شراب شهوت و زناکاری او بنوشند - نابود شد.»

^۹ فرشته سوم آمد و با صدای بلندی فریاد زده گفت: «هر آن کس که حیوان وحشی و پیکره او را پرستش نماید و نشانه او را بر پیشانی و یا دست خود بگیرد، ^{۱۰} شراب غضب خدا را خواهد نوشید. یعنی شرابی که رقیق نگشته در جام خشم او ریخته می‌شود، آن‌ها در برابر فرشتگان مقدس و در برابر بره در شعله‌های آتش و گوگرد عذاب خواهند دید. ^{۱۱} دود آتشی که آن‌ها را عذاب می‌دهد تا به ابد بلند خواهد بود و برای آنانی که حیوان وحشی و پیکره‌اش را پرستش می‌کنند، و یا نشان او را دریافت می‌دارند، نه در روز سلامتی است و نه در شب.» ^{۱۲} بردباری مقدسینی که احکام خدا را حفظ می‌کنند و به عیسی وفادار هستند، به این حقیقت بستگی دارد.

^{۱۳} صدایی از آسمان شنیدم که می‌گفت: «این را بنویس: خوشا به حال کسانی که از این پس در خداوند می‌میرند و روح خدا می‌گوید بلی، آنها از زحمات خویش راحت خواهند شد، زیرا اعمال نیک شان با آن‌ها خواهد بود.»

درو محصول زمین

^{۱۴} آنگاه همچنانکه من می‌نگریستم، ابر سفیدی ظاهر شد و بر آن ابر کسی مانند پسر انسان نشسته بود که تاجی طلایی بر سر، و داسی تیز در دست داشت. ^{۱۵} فرشته دیگری

از عبادتگاه بیرون آمد و با صدای بلند خطاب به آن کس که روی ابر نشسته بود گفت: «داس خود را بردار و درو کن، زیرا موسم درو رسیده و محصول زمین کاملاً آماده است.»^{۱۶} پس آن کس که روی ابر نشسته بود، داس خویش را به کار بُرد و محصول زمین درو شد.^{۱۷} بعد فرشته دیگری از عبادتگاه در آسمان بیرون آمد. او نیز داس تیزی در دست داشت.^{۱۸} سپس از قربانگاه نیز فرشته دیگری که حافظ آتش قربانگاه بود، آمد و به صاحب داس تیز فریاد زده گفت: «داس تیز خود را به کار ببر و انگورهای تاکستان این دنیا را بچین. زیرا خوشه‌های آن رسیده است.»^{۱۹} پس آن فرشته داس خود را به کار بُرد و انگورهای تاکستان این دنیا را چید و آن‌ها را در چرخشت بزرگ غضب خدا ریخت.^{۲۰} انگورها را در آن چرخشت که در خارج شهر بود، زیر پاها کوبیدند و سیلابی از خون جاری شد که به اندازهٔ چهل فرسنگ (احتمالاً برابر با سیصد کیلومتر) و به بلندی افسار اسپان بود.

فرشتگان و بلاهای آخر

۱۵ ^۱ در آسمان علامت بزرگ و شگفت‌انگیزی دیدم: هفت فرشته با هفت بلا. آن‌ها آخرین بلاها هستند، زیرا با آن‌ها غضب خدا به پایان می‌رسد.

^۲ چیزی دیدم که شبیه بحر شیشه‌مانند آمیخته به آتش بود و در کنار این بحر شیشه‌مانند، آن کسانی که بر حیوان وحشی و پیکره او و عدد اسمش پیروز شده بودند، قرار داشتند و چنگ‌هایی را که خدا به آن‌ها داده بود، در دست‌های شان دیده می‌شد. ^۳ آن‌ها سرود موسی بندهٔ خدا و سرود بره را می‌سراییدند و می‌گفتند:

«چقدر بزرگ و شگفت‌انگیز است اعمال تو، ای خداوند، خدای قادر مطلق!

چقدر عادلانه و درست است روش‌های تو، ای پادشاه ملتها!

^۴ کیست که از تو نترسد، ای خداوند، و نام تو را جلال ندهد؟ زیرا تو تنها مقدسی.

همهٔ ملتها خواهند آمد و در پیشگاه تو پرستش خواهند نمود، زیرا کارهای عادلانهٔ تو بر هیچ کس پوشیده نیست.»

^۵ بعد از این دیدم که عبادتگاه، یعنی خیمهٔ شهادت، در آسمان باز شد ^۶ و از آن هفت فرشته با هفت بلا بیرون آمد. فرشتگان کتان پاکیزه و نورانی به تن و شالِ زرین به دور سینه داشتند. ^۷ آنگاه یکی از آن چهار حیوان هفت جام طلایی را که از خشم خدایی که تا به ابد زنده است پُر بود، به هفت فرشته داد ^۸ و عبادتگاه از دود جلال و قدرت خدا پُر گشت، به طوری که هیچ کس نتوانست تا وقتی که هفت بالای آن هفت فرشته تمام نشده بود، به آن جا وارد شود.

جام‌های خشم خدا

۱۶ آنگاه از عبادتگاه صدای بلندی شنیدم و آن صدا به هفت فرشته گفت: «بروید و هفت جام خشم خدا را به زمین بریزید.»

^۲ پس فرشتهٔ اول رفت و جام خود را بر زمین ریخت و زخم‌های دردناک و بدنمایی بر بدن مردمانی که نشان حیوان وحشی را به خود داشتند و پیکره‌اش را می‌پرستیدند، پدیدار گشت.

^۳ فرشتهٔ دوم جام خود را به بحر ریخت و بحر به خونی مثل خون شخص مرده مبدل شد و همهٔ جانداران بحر مُردند.

^۴ فرشتهٔ سوم جام خود را بر دریاها و چشمه‌ها ریخت و آن‌ها به خون مبدل گشتند. ^۵ آنگاه شنیدم که فرشتهٔ حافظ آبها می‌گفت: «تو در داوری‌های خویش عادل هستی، تویی آن قدوس که هستی و بوده‌ای، ^۶ زیرا آنها خون مقدسین و خون انبیاء را ریختند و تو به آنها خون داده‌ای تا بنوشند، زیرا مستحق‌آند.» ^۷ و شنیدم که از قربانگاه ندایی آمد، که می‌گفت: «بلی، ای خداوند، خدای قادر مطلق، چقدر راست و عادلانه است

داوری‌های تو!»

^۸ فرشتهٔ چهارم جام خود را بر آفتاب ریخت و آن اجازه یافت با گرمای خود آدمیان را بسوزاند.^۹ مردم چنان از شدت حرارت آفتاب سوختند که به خدایی که چنین بلایایی در اختیار دارد، کفر می‌گفتند و حاضر نبودند از اعمال خود توبه نموده، خدا را تمجید نمایند.

^{۱۰} فرشتهٔ پنجم جام خود را بر روی تخت حیوان وحشی ریخت و سلطنت او به تاریکی فرو رفت. آدمیان از درد و رنج، زبان‌های خود را می‌گزیدند^{۱۱} و به خدای آسمان به خاطر دردها و زخم‌های خویش کفر می‌گفتند و از اعمال خود توبه نمی‌کردند.

^{۱۲} فرشتهٔ ششم جام خود را بر دریای بزرگ فرات ریخت و آبش خشک شد تا راه برای آمدن شاهان مشرق‌زمین باز باشد.^{۱۳} آنگاه دیدم که از دهان اژدها و از دهان حیوان وحشی و از دهان آن نبی دروغین سه روح ناپاک مانند سه بقه بیرون آمدند.^{۱۴} این ارواح، شیاطینی هستند که قدرت انجام معجزات نیز دارند. آن‌ها به سرتاسر جهان می‌روند تا پادشاهان تمام دنیا را برای جنگ روز بزرگ خدای قادر مطلق جمع کنند.

^{۱۵} «توجه کنید، من مثل یک دزد می‌آیم. خوشا به حال کسی که آماده باشد و لباس خود را نگه دارد تا مجبور نشود عریان و شرم‌منده در پیش چشم همه راه برود!»^{۱۶} پس شیاطین، پادشاهان را در جایی که به عبرانی «حارمگدون» خوانده می‌شود، جمع کردند.

^{۱۷} آنگاه فرشتهٔ هفتم جام خود را بر هوا ریخت و از عبادتگاه و از تخت، صدای بلندی شنیده شد که می‌گفت: «همه چیز تمام شد!»^{۱۸} و رعد و برق و صداهای مهیب شنیده شد و زلزلهٔ شدیدی رخ داد، که مانند آن در تاریخ بشر هرگز دیده نشده بود.^{۱۹} شهر بزرگ سه پاره شد. شهرهای دنیا ویران شد و خدا اعمال بابل بزرگ را نادیده نگرفت، بلکه او را مجبور کرد جامی را که از شراب آتشین خشم و غضب او پُر بود، بنوشد.^{۲۰} جزیره‌ها همه ناپدید و کوه‌ها محو شدند.^{۲۱} دانه‌های ژالهٔ بسیار بزرگ و سنگین از

آسمان بر سر آدمیان بارید و مردم به خاطر این ژاله، خدا را کفر می‌گفتند، زیرا این بلایی بسیار وحشتناک بود.

فاحشه بزرگ

۱۷^۱ آنگاه یکی از آن هفت فرشته‌ای که جام به دست داشتند آمد و با من صحبت کرد. او گفت: «بیا، تا مجازات آن فاحشه بزرگ را که در کنار دریا‌های بسیار قرار دارد به تو نشان دهم.^۲ پادشاهان زمین با او زنا کرده‌اند و مردم سراسر جهان از نوشیدن شراب زناکاری او خود را مست ساخته‌اند.»

^۳ و آن فرشته مرا در روح به بیابان بُرد و در آنجا زنی را دیدم که بر حیوان وحشی سرخ رنگی سوار بود. بدن این حیوان از نام‌های کفرآمیز پوشیده و دارای هفت سر و ده شاخ بود.^۴ آن زن لباس ارغوانی و سرخ در بر داشت و با طلا و جواهرات و مروارید آراسته شده بود. او در دست خود جام طلایی داشت که از فجور و کثافات زنای او پُر بود.^۵ بر پیشانی‌اش این اسم مرموز نوشته شده بود: «بابل بزرگ، مادر فواحش و تمام کثافات روی زمین.»^۶ من دیدم که آن زن از خون مقدسین و خون شاهدان عیسی سرمست بود.

همین که به او نگاه کردم، سخت در شگفت شدم.^۷ اما آن فرشته به من گفت: «چرا اینقدر تعجب کردی؟ من راز آن زن و راز آن حیوان وحشی را که دارای هفت سر و ده شاخ است و او بر آن سوار است به تو می‌گویم.^۸ آن حیوان که زمانی زنده بود و دیگر زنده نیست، بزودی از چاه بی‌انتها بیرون می‌آید و به سوی هلاکت خواهد رفت. از میان مردمان روی زمین آنانی که نام‌های شان پیش از پیدایش دنیا در کتاب زندگی نوشته نشده بود، از دیدن این حیوان تعجب خواهند کرد، زیرا او زنده بود ولی دیگر زنده نیست اما بازهم خواهد آمد.

^۹ این به حکمت و فهم نیاز دارد. آن هفت سر، هفت تپه‌ای است که زن بر آن می‌نشیند و

همچنین هفت پادشاه است^{۱۰} که پنج نفر از آن‌ها از سلطنت برکنار شده‌اند و یکی هم اکنون فرمانروایی می‌کند، و آن هفتمی هنوز نیامده است و هر وقت بیاید، فقط مدت کوتاهی دوام خواهد آورد.^{۱۱} اما آن حیوان وحشی که زمانی زنده بود و دیگر زنده نیست، هشتمی است و با وجود آن، یکی از آن هفت نفر می‌باشد و به سوی هلاکت می‌رود.

^{۱۲} ده شاخی که دیدی، ده پادشاه هستند که هنوز به سلطنت نرسیده‌اند، اما به آنها اختیار داده می‌شود که به مدت یک ساعت در سلطنت آن حیوان وحشی حصه داشته باشند.^{۱۳} زیرا هدف همه آن‌ها یکی است و قدرت و اختیارات خود را به حیوان وحشی می‌بخشند.^{۱۴} آن‌ها با بره جنگ خواهند کرد، اما بره پیروز خواهد شد، زیرا اوست خداوندِ خداوندان و شاهِ شاهان و همراهان او که «برگزیده و وفادار» خوانده شده‌اند، در پیروزی او شریک خواهند بود.»

^{۱۵} آنگاه آن فرشته به من گفت: «در جایی که فاحشه ساکن است، آن آب‌هایی که دیدی نشانه قوم‌ها و جمعیت‌ها و ملت‌ها و زبان‌ها می‌باشند.^{۱۶} آن ده شاخی را که دیدی، با آن حیوان وحشی دشمن فاحشه خواهند شد و او را عریان و ویران خواهند ساخت. گوشت تنش را خواهند خورد و او را در آتش خواهند سوزانید.^{۱۷} زیرا خدا در دل‌های آن‌ها نهاده که خواست او را اجرا نمایند. پس هم رأی شدند و سلطنت خود را در اختیار حیوان وحشی قرار دادند تا آنچه خدا فرموده است، به کمال رسانند.^{۱۸} آن زنی را که دیدی، همان شهر بزرگ است که بر پادشاهان دنیا تسلط دارد.»

سقوط بابل

۱۸ ^۱ پس از این فرشته‌ای را دیدم، که از آسمان به زیر می‌آمد. او با اقتدار و اختیار عظیم آمد و زمین از شکوه و جلال او روشن شد.^۲ آنگاه با صدایی بلند گفت: «بابل سقوط کرده است! بابل بزرگ سقوط کرده است! بابل، مسکن شیاطین، و جای همه

ارواح خبیث و قفس پرندگان نجس و نفرت‌انگیز شده است،^۳ زیرا همه ملت‌ها از شراب آتشین زنای او نوشیده‌اند. شاهان زمین با او زنا کرده‌اند و تاجران دنیا از زیادی عیاشی او توانگر شده‌اند.»

^۴ آنگاه صدای دیگری از آسمان شنیدم، که می‌گفت:

«از او بیرون آئید. ای قوم برگزیده من، مبادا در گناهان او شریک شوید و در بلاهایش شریک گردید،^۵ زیرا گناهان او تا به فلک انباشته شده و خدا جنایات او را از یاد نبرده است.^۶ آنچه‌ان با او رفتار کنید که او با دیگران کرده است. برای اعمالش دو چندان به او بازگردانید. پیاله‌اش را دو برابر غلیظ‌تر از پیاله‌ای بگردانید که او برای شما تهیه کرده است.^۷ او را به همان اندازه که از جلال و تجمل خویش فخر می‌کرد، غم و عذاب دهید. چون او در دل خود می‌گوید: «من مثل ملکه بر تخت خود نشسته‌ام! من دیگر بیوه نیستم و غم را هرگز نخواهم دید.»^۸ به این جهت تمام بلایا یعنی مرگ و غم و قحطی در یک روز به او روی می‌آورند و او در آتش خواهد سوخت، زیرا خداوند، خدایی که این چنین او را جزا می‌دهد، قادر است.»

^۹ هرگاه پادشاهان زمین که با او زنا کرده‌اند و از تجمل زیاد او بهره‌مند شده‌اند، دود سوختن او را ببینند، به حال او گریه و زاری خواهند کرد.^{۱۰} آن‌ها از ترس عذابی که او متحمل می‌شود، دور ایستاده خواهند گفت: «آه، آه، ای شهر بزرگ، ای بابل، شهر پُر قدرت که در یک ساعت به جزای خود رسیدی.»

^{۱۱} تاجران دنیا نیز اشک خواهند ریخت و برای او ماتم خواهند گرفت، زیرا دیگر کسی کالاهای آنها را نمی‌خرد.^{۱۲} دیگر کسی کالاهای طلا و نقره، جواهرات و مروارید، لباس‌های ارغوانی و سرخ، یا ابریشم و کتان ظریف، انواع چوب‌های قیمتی و معطر، انواع ظروف عاجی و چوبی و برنجی و آهنین و یا مرمری،^{۱۳} دارچین و ادویه، عطریات و بُخور و کُنْدُر، شراب و روغن، آرد و گندم، گاو و گوسفند، اسب و ارابه‌های جنگی و حتی غلامان و نفوس انسانی آن‌ها را نمی‌خرد.^{۱۴} آن میوه‌ای را که سخت در آرزوی

به دست آوردنش بودی، از دست دادی و تجمل و شکوه تو از بین رفته است و دیگر هیچ وقت آن‌ها را نخواهی یافت.^{۱۵} تاجران این کالاها که ثروت خود را از آن شهر به دست آوردند، از ترس عذاب او دور خواهند ایستاد و با گریه و غم خواهند گفت:
^{۱۶} «آه، آه، ای شهر بزرگ که به لباس‌های کتان ظریف ارغوانی و سرخ ملبس و با طلا و جواهر و مروارید آراسته بودی!^{۱۷} در یک ساعت همه ثروت تو تباہ گردیده است!»

تمام ناخدایان و ملاحان و مسافران بحری و آنانی که از راه بحر تجارت می‌کنند، دور ایستادند.^{۱۸} همین که دود سوختن او را دیدند فریاد زده گفتند: «آیا هرگز شهری مثل این شهر بزرگ بوده است؟»^{۱۹} آن‌ها بر سرهای خود خاک ریخته و با گریه و زاری فریاد زده می‌گفتند: «آه، آه، ای شهر بزرگ، شهری که تمام کشتی‌داران بحر از ثروت او توانگر شدند، در یک ساعت ویران شده است.»

^{۲۰} ای آسمان از نابودی او خوشی کن، ای مقدسین و ای رسولان، و ای انبیاء خوشی کنید، چون خداوند انتقام شما را از او گرفته است.

^{۲۱} آنگاه فرشته‌ای نیرومند، سنگی را که به بزرگی سنگ آسیاب بود برداشت و به بحر انداخت و گفت: «همین طور بابل، آن شهر بزرگ به سختی خواهد افتاد و دیگر یافت نخواهد شد.^{۲۲} دیگر صدای چنگ‌نوازان و مطربان و نی‌زنان و شیپورنوازان در تو شنیده نخواهد شد! دیگر صنعتگران هیچ حرفه‌ای در تو نخواهند یافت! دیگر صدای آسیاب در تو به گوش نخواهد رسید!^{۲۳} و نور چراغ در تو دیده نخواهد شد! و دیگر صدای عروس و داماد در تو به گوش نخواهد رسید. روزگاری تمام بزرگان دنیا تاجران تو بودند و تو با جادوی خود همه ملت‌ها را فریفته بودی.^{۲۴} زیرا بابل به خاطر خون انبیاء و خون مقدسان و خون همه مقتولان روی زمین که در آن یافت شد، به جزای خود رسید.»

۱۹ ^۱ پس از این وقایع صدایی شنیدم که مانند فریاد گروهی زیاد در آسمان طنین افکند و می‌گفت: «خدا را شکر! رستگاری و جلال و قدرت از خدای ماست.^۲ زیرا

داوری‌های او راست و عادلانه است! او فاحشهٔ بزرگ را که با زناي خود زمین را آلوده ساخت، محکوم کرده و انتقام خون بندگان خود را از او گرفته است.»^۳ آن‌ها بار دیگر گفتند: «خدا را شکر! دود آن در تمام زمانها و قرون بلند خواهد بود.»

جشن عروسی بره

^۴ آن بیست و چهار پیر و چهار حیوان در برابر خدایی که بر تخت نشسته بود، به روی خود افتادند و او را عبادت نموده گفتند: «آمین! خدا را شکر!»

^۵ آنگاه از تخت صدایی آمد که می‌گفت: «ای تمام بندگان او، و ای کسانی که از او می‌ترسید، از کوچک و بزرگ، خدای ما را سپاس گوئید.»^۶ آنگاه صدایی شنیدم که مانند صدای گروهی زیاد و صدای آب‌های بسیار و غرش شدید رعد بود و می‌گفت: «خدا را شکر! خداوند، خدای ما که قادر مطلق است سلطنت می‌کند! خوشی و وجد کنیم و جلال او را ستایش کنیم، زیرا زمان جشن عروسی بره رسیده است، عروس او خود را آماده ساخته است^۸ و لباسی از کتان ظریف پاک و درخشان را پوشیده است.» (مقصود از کتان ظریف، اعمال نیک مقدسین است.)

^۹ سپس فرشته به من گفت: «این را بنویس، خوشا به حال کسانی که به جشن عروسی بره دعوت می‌شوند.» او همچنین به من گفت: «اینها کلام حقیقی خداست.»^{۱۰} در پیش پای او به خاک افتادم تا او را عبادت کنم، اما او به من گفت: «نه، چنین نکن، من خادمی هستم مانند تو و برادرانت که به عیسی مسیح شهادت می‌دهند، خدا را پرستش کن! زیرا شهادتی که دربارهٔ عیسی داده شده، الهام‌بخش تمام پیشگویی‌هاست.»

ظهور پادشاه پادشاهان

^{۱۱} آنگاه آسمان را باز دیدم. اسپ سفیدی در آنجا بود که نام سوارش امین و حق بود. او با عدالت داوری و جنگ می‌کند.^{۱۲} چشمانش مانند شعلهٔ آتش بود، نیم‌تاجهای بسیار

بر سر داشت و نامی بر او نوشته بود، که هیچ کس جز خودش نمی توانست آن را بفهمد.
^{۱۳} او لباسی آغشته به خون بر تن داشت و «کلام خدا» نام داشت. ^{۱۴} لشکریان آسمان که سوار بر اسب های سفید و ملبس به لباس های کتانِ نفیس و سفید و پاکیزه بودند، به دنبال او می رفتند. ^{۱۵} از دهانش شمشیر تیزی بیرون آمد تا با آن ملتها را بزند. او با عصای آهنین بر آنها حکومت خواهد کرد و شراب خشم و غضب خدای قادر مطلق را در چرخشت خواهد فشرد. ^{۱۶} بر لباس و ران او عنوان «شاه شاهان و خداوندِ خداوندان» مرقوم شده بود.

^{۱۷} آنگاه فرشته ای را در آفتاب ایستاده دیدم که با صدای بلند به همه پرنده گانی که در میان آسمان به حال پرواز بودند می گفت: «بیائید و برای جشن بزرگ خدا جمع شوید ^{۱۸} و گوشت پادشاهان و فرماندهان و جنگ آوران، گوشت اسپان و سواران آنها، گوشت همه آدمیان از برده تا آزاد، و از بزرگ تا کوچک را بخورید.»

^{۱۹} آنگاه آن حیوان وحشی و پادشاهان زمین و لشکریان آنها را دیدم که جمع شده اند تا با اسب سوار و لشکریانش جنگ کنند. ^{۲۰} حیوان وحشی و نبی دروغین که در حضور او معجزات بسیار کرده بود، هر دو گرفتار شدند. نبی دروغین با معجزات خود کسانی را که علامت حیوان وحشی را بر خود داشتند و پیکره او را عبادت کرده بودند، فریفته بود. هر دوی آنها زنده به داخل بحیره آتش و شعله های گوگردی آن انداخته شدند. ^{۲۱} لشکریان آنها با شمشیری که از دهان اسب سوار بیرون آمد به قتل رسیدند و همه پرنده گان از گوشت آنها سیر شدند.

سلطنت هزار ساله

^{۲۰} سپس فرشته ای را دیدم که از آسمان به زیر می آمد و کلید چاه بی انتها و زنجیر بزرگی در دست داشت. ^۲ او اژدها و آن مار قدیم را که همان ابلیس و یا شیطان است گرفت و او را برای مدت هزار سال در بند نهاد، ^۳ به چاه بی انتها انداخت و در آن را به

رویش بسته، مَهر و لاک کرد تا او دیگر نتواند ملتها را تا پایان آن هزار سال گمراه سازد. بعد از آن برای زمانی کوتاه آزاد گذاشته خواهد شد.

^۴ آنگاه تخت‌هایی را دیدم که بر روی آن‌ها کسانی نشسته بودند که کار داوری به آن‌ها واگذار گردیده بود. همچنین کسانی را دیدم که به خاطر شهادت عیسی و کلام خدا سرهای شان از تن جدا شده بود - کسانی که آن حیوان وحشی و پیکره‌اش را پرستش نکرده و نشان آن را بر پیشانی و دست‌های خود نداشتند - آن‌ها دوباره زنده شده و هزار سال با مسیح حکمرانی کردند.^۵ اما بقیهٔ مردگان تا پایان آن هزار سال زنده نشدند. این اولین رستاخیز است.^۶ خجسته و مقدس است کسی که در رستاخیز اول حصه دارد. مرگ دوم بر آنها قدرت ندارد، بلکه آن‌ها کاهنان خدا و مسیح خواهند بود و تا یک هزار سال با او حکومت خواهند کرد.

شکست خوردن شیطان

^۷ همین که این هزار سال به پایان برسد، شیطان از زندان خود آزاد خواهد شد^۸ و برای فریب دادن ملت‌های که در چهار گوشهٔ زمینند، بیرون خواهد رفت. او، جوج و ماجوج را که مانند ریگ‌های بحر بی‌شمارند، برای جنگ جمع می‌کند.^۹ آن‌ها در پهنهٔ زمین پخش شدند و اردوی مقدسین و شهر محبوب او را محاصره کردند. اما از آسمان آتش بارید و آنها را نابود ساخت.^{۱۰} ابلیس که آنها را فریب می‌داد، خود به داخل بحیرهٔ آتش و سنگ گوگرد، جایی که حیوان و نبی دروغین بودند، افکنده شد. آن‌ها شب و روز و تا ابد عذاب و شکنجه خواهند دید.

داوری آخر

^{۱۱} آنگاه تخت سفید بزرگی را دیدم که شخصی بر آن نشسته بود. آسمان و زمین از حضور او گریخت و دیگر اثری از آن‌ها نبود.^{۱۲} و مردگان را دیدم که همه از بزرگ و کوچک در مقابل تخت ایستاده بودند و کتابها باز می‌شد. در این وقت کتاب دیگری که

همان کتاب زندگی است باز شد. مردگان مطابق آنچه در کتابها نوشته شده بود یعنی مطابق اعمال خود داوری شدند.^{۱۳} بحر، مردگان خود را تحویل و مرگ و عالم اموات نیز مردگانی را که در خود نگاه داشته بودند، پس دادند. آن‌ها از روی اعمال شان داوری شدند.^{۱۴} آنگاه مرگ و دنیای مردگان به بحیره آتش افکنده شد. این بحیره آتش مرگ دوم است.^{۱۵} و هرکس که نامش در کتاب زندگی نوشته نشده بود، به درون آن افکنده شد.

آسمان و زمین جدید

۲۱ آنگاه آسمانی نو و زمین نو را دیدم. زیرا آسمان و زمین اول ناپدید شدند و دیگر بحری وجود نداشت.^۲ شهر مقدس یعنی اورشلیم جدید را دیدم که از آسمان از جانب خدا، مانند عروسی که برای شوهر خود آراسته و آماده شده باشد، به زیر می‌آمد.^۳ از تخت صدای بلندی شنیدم که می‌گفت: «اکنون خیمه حضور خدا در میان آدمیان است و او در بین آنها ساکن خواهد شد و آنها قوم برگزیده او و او خدای آنها خواهد بود.^۴ او هر اشکی را از چشمان آن‌ها پاک خواهد کرد. دیگر از مرگ و غم و گریه و درد و رنج اثری نخواهد بود، زیرا چیزهای کهنه در گذشته است.»

^۵ سپس آن تخت نشین گفت: «اکنون من همه چیز را از نو می‌سازم» و به من گفت: «این را بنویس زیرا این سخنان راست است و می‌توان به آن‌ها اعتماد کرد.»^۶ او به من گفت: «تمام شد، من الف و یا، اول و آخر هستم. من به تشنگان از آب چشمه زندگی، رایگان خواهم بخشید.^۷ هر که پیروز شود، این را به میراث خواهد بُرد، و من خدای او خواهم بود و او پسر من.^۸ اما سزای بزدلان، بی‌ایمانان، فاسدان، آدمکشان، زناکاران، جادوگران، بت پرستان و انواع دروغگویان، بحیره‌ای از شعله‌های آتش و گوگرد خواهد بود. این است مرگ دوم.»

اورشليم جديد

^۹ آنگاه يکي از آن هفت فرشته که هفت پياله پُر از هفت بلای آخر را به دست داشت آمد و به من گفت: «بيا، من عروس يعنی همسر بره را به تو نشان خواهم داد.» ^{۱۰} او مرا در روح به کوه بسيار بلندی بُرد و شهر مقدس اورشليم را به من نشان داد که از آسمان، از نزد خدا به زير می آمد. ^{۱۱} اين شهر، با شکوه خدایی و مانند جواهری گرانبها می درخشید، آن مانند یشم بود و به روشنی بلور. ^{۱۲} دیوار بسيار بلندی با دوازده دروازه داشت که بر آن ها دوازده فرشته بود و بر دروازه ها، نامهای دوازده طایفه بنی اسرائیل نقش بسته بود. ^{۱۳} سه دروازه به جانب شرق بود، سه دروازه به جانب شمال، سه دروازه به جانب جنوب و سه دروازه به جانب غرب. ^{۱۴} دیوار شهر بر دوازده سنگ بنا شده بود و بر آن سنگها، نامهای دوازده رسول بره منقوش بود. ^{۱۵} فرشته ای که با من سخن می گفت، متری طلايي در دست داشت تا شهر و دیوارش و دروازه هایش را با آن اندازه بگیرد. ^{۱۶} شهر به شکل مربع و پهنا و درازایش یکی بود؛ اندازه آن با متری که در دست داشت، دو هزار و چهارصد کیلومتر بود. درازا و پهنا و بلندیش برابر بود. ^{۱۷} دیوارش به بلندی یکصد و چهل و چهار واحد اندازه گیری (احتمالاً برابر با هفتاد و دو متر) بود، يعنی به مقیاس های انسانی که آن فرشته به کار می بُرد. ^{۱۸} دیوارش از یشم ساخته شده بود. خود شهر از طلاي خالص و مانند شیشه پاک و شفاف بود. ^{۱۹} سنگ های که دیوارهای شهر بر آن بنا شده بودند، به انواع گوهرها آراسته شده بودند. اولین سنگ بنا از یشم و دومی از سنگ لاجورد، سومی از سنگ عقیق سفید، چهارمی از زمرد، ^{۲۰} پنجمی عقیق سرخ، ششمی عقیق جگری، هفتمی زبرجد سبز و هشتمی یاقوت کبود، نهمی یاقوت زرد، دهمی عقیق سبز، یازدهمی فیروزه و دوازدهمی لعل بنفش بود. ^{۲۱} دوازده دروازه آن شهر عبارت از دوازده مروارید بود و هر دروازه از یک مروارید ساخته شده بود. جاده های شهر از طلاي خالص و مانند شیشه پاک و شفاف بود. ^{۲۲} در شهر عبادتگاهی ندیدم، زیرا عبادتگاهش خود خداوند، خدای قادر مطلق و بره بود. ^{۲۳} شهر احتیاج به آفتاب و ماه نداشت که بر آن بدرخشید، زیرا شکوه خدا بر آن نور

می داد و چراغ آن بره است.^{۲۴} در نور او ملتها راه خواهند رفت و پادشاهان زمین همه جلال خود را به آنجا خواهند آورد.^{۲۵} دروازه های شهر در روز بسته نمی شوند و شب نیز در آنجا نخواهد بود.^{۲۶} ثروت و جلال ملتها به آنجا خواهد آمد،^{۲۷} اما هیچ ناپاکی وارد آن نخواهد شد و نه کسی که گفتارش ناراست و کارهایش زشت و پلید است، بلکه تنها آن کسانی که نام شان در کتاب زندگی بره نوشته شده است به آن وارد می شوند.

۲۲ ^۱ آنگاه دریای آب زندگی را که مثل بلور برق می زد، به من نشان داد. آن دریا از تخت سلطنت خدا و بره سرچشمه گرفته^۲ و از میان جاده شهر می گذشت. در هر طرف دریا یک درخت زندگی بود که سالی دوازده بار میوه می آورد، هر ماه یکبار از برگ این درخت برای درمان درد ملتها استفاده می شد.^۳ دیگر چیزی که لعنت شده باشد در آن یافت نخواهد شد.

تخت سلطنت خدا و بره در آنجا خواهد بود و بندگانش او را پرستش خواهند کرد.^۴ همه او را روبرو خواهند دید و نام او را بر پیشانی های خود خواهند داشت.^۵ دیگر شب نخواهد بود و آنها به نور چراغ و آفتاب احتیاج نخواهند داشت، زیرا خداوند، خدا، نور ایشان خواهد بود و آنها تا به ابد فرمانروایی خواهند کرد.

ظهور عیسی مسیح

^۶ سپس آن فرشته به من گفت: «این سخنان راست و قابل اعتماد است. خداوند، خدا که به انبیاء روح نبوت را می بخشد، فرشته خود را فرستاد تا به بندگانش آنچه را که بزودی واقع خواهد شد، نشان دهد.»

^۷ عیسی می گوید: «بدانید، من بزودی می آیم، خوشا به حال کسی که به پیشگویی های این کتاب توجه کند.»

^۸ من، یوحنا، این چیزها را دیدم و شنیدم، و همین که اینها را دیدم و شنیدم، در مقابل

آن فرشته‌ای که این چیزها را به من نشان داده بود، به خاک افتادم تا سجده کنم.^۹ اما او به من گفت: «نه، چنین نکن! من خادمی هستم مانند تو و برادرانت یعنی انبیاء و کسانی که به سخنان این کتاب توجه دارند. فقط خدا را پرستش کن.»^{۱۰} سپس به من گفت: «پیشگویی‌های این کتاب را پنهان مکن، زیرا زمان وقوع آن نزدیک است.»^{۱۱} پس بگذار شریر، به شرارت خود ادامه دهد و مفسد، همچنان به فساد پردازد؛ شخص عادل، عدالت خود را ادامه دهد و هر که مقدس است، زندگی مقدس خود را.»

^{۱۲} «من به زودی می‌آیم و برای هرکس مطابق اعمالش اجری با خود خواهم آورد.»^{۱۳} من الف و یا، اول و آخر، ابتدا و انتها هستم.

^{۱۴} خوشا به حال کسانی که لباسهای خود را پاک بشویند. آنها حق خوردن از درخت زندگی را خواهند داشت و به دروازه‌های شهر وارد خواهند شد،^{۱۵} اما سگان و جادوگران و زناکاران و آدمکشان و بت پرستان و همه کسانی که در قول و فعل دروغگو هستند، در خارج از شهر می‌مانند.

^{۱۶} من، عیسی، فرشته خود را پیش شما که در کلیساها هستید، فرستادم تا این امور را به شما اعلام کند. من ریشه و نهال داود و ستاره درخشان صبح هستم.»

^{۱۷} روح و عروس می‌گویند: «بیا!» هر آنکه می‌شنود، بگوید: «بیا!» هر که تشنه است بیاید؛ و هر که اشتیاق دارد، آب زندگی را بپذیرد که این بخششی است رایگان.

خاتمه

^{۱۸} من به تمام کسانی که پیشگویی‌های این کتاب را می‌شنوند، اعلام می‌کنم که: «اگر کسی چیزی بر آن‌ها بیفزاید، خدا بلايایی را که در این کتاب آمده است، نصیب او خواهد کرد.»^{۱۹} و اگر کسی از این پیشگویی‌ها چیزی کم کند، خدا او را از درخت زندگی و شهر مقدس که در این کتاب آمده است بی‌بهره خواهد ساخت.»

۲۰ کسی که همه این چیزها را تصدیق می‌کند می‌گوید: «بلی، من به زودی می‌آیم!»
آمین، بیا، ای عیسی، ای خداوند.

۲۱ فیض عیسی خداوند با همه شما باد، آمین.